

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان - اسد ۱۴۰۰
۲۰ می ۲۰۲۲



با مبارزه ایدئولوژیک می‌توان فساد ایدئولوژیک را ریشه‌کن کرد! (۴)

در ادامه گذشته:

عدم رعایت سانترالیزم دموکراتیک در سازمان رهائی یکی از عوامل اصلی خیانت‌های درونی بوده است. بیشترین خیانت‌های درشت در آن سازمان را اعضای کمیته مرکزی و مسؤولین بلندپایه انجام داده اند. سؤال اینست که کی‌ها عامل رخنه و نفوذ خاینان تا سطح رهبری سازمان شده بودند؟ مجرائی که اینان توانسته بودند از آن طریق تا سطح رهبری برسند، کدام مجرا بود، سانترالیزم دموکراتیک یا برخورد سلیقه‌ئی فردی؟ اگر سانترالیزم دموکراتیک بر سازمان حاکم می‌بود، مبارزه ایدئولوژیک آن تسلیم‌طلبانه نمی‌بود و تمام سازمان از رأس تا ذیل زیر ذرهبین واحدهای تشکیلاتی و بالاخره کنگره سازمان قرار می‌داشت، خاینان قطعاً نمی‌توانستند از چشم تیزبین ستاد فرماندهی منضبط، آگاه، متعهد و جسور اعضای سازمان خود را پنهان کنند.

با وجود آن همه خون فراوانی که سازمان برای این درس‌گیری داد، اما این درس را به ساحه عمل نه تنها نبرد، بلکه حلقه استبداد تشکیلاتی را روز تا روز تنگتر و تنگتر نمود. این امر نمی‌توانست فاصله عمیق را میان منسوبین سازمان به وجود نیاورد و به همین دلیل بود که سازمان به دو طبقه تقسیم شد: «طبقه رفقاء» و «طبقه صفوف». «طبقه رفقاء» عمدتاً مدیون فرد اول باقی ماند زیرا از برکت او به مقام رسیده بود و به همین علت جرأت انتقاد قاطع و برنده بر فرد

اول نداشت. این طبقه نه تحت نظارت قرار داشت و نه هم به کسی پاسخگو بود.¹ «طبقه صفوف» جایگاهی جز برده‌های تشکیلاتی در آن سازمان نداشت. حق این کارگران لال دویدن و بار کشیدن سازمان بود که زیر نظارت جدی «طبقه رفقاء» قرار داشتند و از ورای عینک سیاه و سفید آن قضاوت می‌شدند. این مورد را سند «با درس گیری...» هم به نحوی اعتراف می‌کند.

اگر «حمزه» می‌نویسد که «درین مقطع زمان «سازمان» ما از بحران های شدید بی اعتمادی، تشکیلاتی، سیاسی، ایدئولوژیک، انضباطی و غیره از گرایشات انحرافی تسلیم طلبانه، جاه طلبانه، فرار طلبانه از مبارزه اصولی و انقلابی رنج می‌کشد» و «با وصف اهمیت، جایگاه و نیرومندی این حربه در مبارزات درونی و تأثیر گذاری آن روی اعضای تشکیلات بدبختانه در «سازمان» ما طی ... سال گذشته بسیار ضعیف و حتی جنبه های عملی آن فراموش شده فقط در زبان و نوشته گفته ایم مبارزه ایدئولوژیک یعنی انتقاد و انتقاد از خود اینست که با فراموش کردن این ابزار قوی دچار لیبرالیسم، انارشلیسم، اکونومیسم، اپورتونیسم، دکماتیسم، پوپولیسم و غیره «بیزم» های ذکر شده» شده‌ایم، دقیق، درست و به جا می‌گوید. مسؤلیت این همه «بیزم» های ارتجاعی و ضد انقلابی در قدم اول بر دوش فرد اول و بعداً اصحاب مرتبط به «طبقه رفقاء» سنگینی می‌کند. اینان به جای این که درسی را که با خون رهبران شهید آموخته بودند به منصفه اجراء می‌گذاشتند، این درس خونین را فراموش کردند و برای ترضیه خودخواهی، سازمان را با فرهنگ بد و ارتجاعی مزدورمنشی، چاپلوسی، تملق‌گویی و قهرمان بازی‌های کاذب آلوده ساختند.

اگر چه «سازمان رهائی» در سال ۱۳۶۵ از خیانت‌های درونی درس گرفته بود تا «انتقاد و انتقاد از خود را واقعاً به مثابه سلاحی همیشه بران و آماده جهت پاک و رزمنده نگهداشتن ایدئولوژی خود محکم به دست داشته» باشد^۲ اما چون در منجلاط تسلیم‌طلبی، محافظه‌کاری، سلیقه‌بازی، تفرعن و خودخواهی و پول و امکانات غرق شده بود، این درس را که با خون رهبران شهیدش به دست آورده بود چنان به باد فراموشی سپرد که در سال ۱۳۹۷ ناگزیر شد برای خالی نماندن عریضه و مصرف داخلی دوباره بنویسد: «مرکزیت خود را در برابر اعضاء مسؤول و پاسخگو ندانسته و در مواردی با روحیه ای فیودالی و کماندستی با آنان برخورد می‌کرد و در مقابل صدور فرمان خود فقط سکوت و سر به زیر بودن را می‌خواستند... لنگین در کار انتقاد از خود نیز از بیماری های مرکزیت به شمار می‌رفت... دید فیودالی احترام به سن و سال یا زنده تر از آن روابط دیرینه و اندیوال بازی، جوانان را از انتقاد بر رفقای سالمند باز می‌داشت و...»

وقتی یک تشکل انقلابی با مبارزه پیگیر و جان فشانی‌های صادقانه رفقای خود درس خونینی گرفته باشد که باید انتقاد و انتقاد از خود را به مثابه سلاح برنده به کار ببرد، اما پس از دهه‌ها در کار انتقاد از خود بلند و بالاخره سازمان را به یک سازمان انجونی، خنثی، پول‌محور و خانوادگی مبدل کند، آیا لازم نیست فرد اول آن سازمان را برای فراموشی این درس خونین پشت میز محکمه تشکیلاتی کشاند و او را مورد بازخواست انقلابی قرار داد؟ این حرف که «دید فیودالی

¹ «طبقه رفقاء» که در آن عمدتاً «مرکزیتی‌ها» جا دارد، طبقه حاکم «سازمان رهائی» است. این طبقه، فرهنگ خاص دارد. یکی از مشخصه‌های فرهنگ این طبقه پنهان کردن تمام امتیازات، دروغ، جعل و توطئه علیه دیگران به نام «سازمان» و «رفقاء» است. در حالی که منظور شان از «سازمان» و «رفقاء» خود شان، یعنی حاکمان خود انتصابی سازمان است. در میان «طبقه رفقاء» گروهی داریم به نام «نخبه‌های خانواده». اینان سرتاج فرد اول اند که خود و خانواده شان با اعتمادترین افراد شمرده می‌شوند و تمام امتیازات خانوادگی را به نام «سازمان» و «رفقاء» دریافت می‌کنند. سازمان عملاً ملکیت خانوادگی اینان است.

² جزوه ضربات سال ۱۳۶۵ - سازمان رهائی افغانستان

احترام به سن و سال یا زنده‌تر از آن روابط دیرینه و اندیوال بازی، جوانان را از انتقاد بر رفقای سالمند باز می‌داشت...» در سازمانی که بر آن استبداد فردی حاکم بود/ است حرف مفت و جوک است.

دو سناریو را می‌توان برای مبارزه ایدیولوژیک در «سازمان رهائی» مطرح کرد: سناریوی واقعیت و سناریوی لاف و پتاق. از واقعیت‌ها آغاز می‌کنیم. «سازمان رهائی» می‌گوید: سست و کاهل است؛ دارای مرکزیت غیر فعال است؛ تصمیم‌گیری‌ها انحصاری است؛ در انتقاد از خود هم کادرها و هم اعضای مرکزیت صراحت ندارند؛ مرکزیت و کادرها انتقاد از خود را عملاً آبروریزی می‌پندارند؛ شخصیت مارکسیستی در این سازمان گم است؛ مطالعه منظم موجود نیست؛ هم‌رنگ جماعت است؛ درک عامیانه، غیر مارکسیستی و مبتذل از کار توده‌ای دارد؛ برخورد مردسالارانه و ضد مارکسیستی به زن دارد؛ توجه به منافع شخصی و خانوادگی در آن موجود است؛ تحت تأثیر وقایع روز است و پشت «آن چه متداول روز است» روان است. در کنار این، اپورتونیست است، با توده‌ها پیوند ندارد، مرکزیت با بنه جوش نخورده، از انتقادهای، مسایل و نظرات اعضا آگاه نبوده و اگر آگاه هم بوده به آن‌ها به فوریت و مسؤولانه برخورد نمی‌کرده؛ رابطه مرکزیت با اعضا بوروکراتیک، بالابینانه، سر‌اسبی و غیر صمیمانه است؛ در عرصه تشکیلاتی لیبرالیزم شدیداً موجود است، به علنی‌گرایی غلتیده، فرهنگ غیر پرولتری را ترویج کرده، در سیمای رفقای سازمانی می‌توان لیبرال‌ها را دید نه انقلابیون مصمم؛ کار در روستا منحصراً حلقه اصلی را حفظ نکرده، در ایجاد مجامع توده‌ای سرتاسری یا حتا محلی سعی کافی به خرج نداده، شکاف عمیق بین تفکر و عمل در آن موجود است، حضور زیننده یک سازمان چپ را نداشته است، دچار آفت ذهنی‌گرایی بوده است، کارش نتایج دلخواه نداشته است، در عرصه‌هایی رخوت داشته است، خوره ذهنی‌گرایی و عدول از اصول مارکسیستی در آن راه یافته است، تماشاچی حوادث باقی مانده است، تحرک لازم را نداشته است و فرصت‌های برگزاری کنگره را از دست داده و مرکزیت انتخابی نداشته است و راست‌رو بوده است.

واقعیت‌های فوق نشان‌دهنده اینست که این سازمان در سی و چند سال گذشته مبارزه ایدیولوژیک انقلابی نداشته است. در این سازمان به جای این که مبارزه ایدیولوژیک سالم، صفای انقلابی را تضمین کند و روحیه انقلابی را صیقل بزند؛ با فرهنگ عقب مانده ارباب - رعیتی روبرو هستیم که مناسبات رفیقانه را از میان برده، سازمان را کم و بیش شبیه به درباری ساخته که در آن حاکم مطلق العنان هرچه دلش بخواهد همان می‌کند. وقتی به جای سانترالیزم دموکراتیک در یک سازمان استبداد سر‌اسبی و توهین‌آمیز حاکم باشد، آیا لاف و پتاق از مبارزه ایدیولوژیک در آن منطقی به نظر می‌رسد؟

این سازمان طبق عادت همیشگی، لاف‌هایش را فراموش نمی‌کند. در کنار لاف زدن در بسا موارد، در عرصه مبارزه ایدیولوژیک نیز پف می‌کند: «سازمان ما که روشنفکران پر ادعا اما جبون را طی مبارزه ی ایدیولوژیک، اصلاح و یا از صفوفش رانده است»، «آنانی که می‌کوشیدند با انتقادهای ناوارد - و گاه حتی وارد - تعدادی را جلب کنند، عموماً با تمسخر روبرو می‌شدند چون کسانی بودند عقده مند و ترسان از عمل انقلابی. وقتی به آنان حالی می‌شد که اگر قصد گریز از مبارزه نیست، در این و آن پراتیک مطرح برای سازمان سهم بگیرند، آرام یا پس کشیده و چهره زرد شان برملا می‌شد و دیری نپائید که برخی از آنان متاسفانه حتی از گریبان خادی‌ها سر کشیدند»، «تقریباً همه ی ناراضیان از موضعی راست، ترس از مبارزه، گله و گذاری‌های عامیانه و دودین پشت منافع شخصی، سازمان را ترک گفته اند.»

لاف‌های چاپخانه‌ئی برای ظاهر شدن لب‌ها گاه بد نیست، اما لاف سیاسی زجردهنده است. سازمانی که منسوبین آن به گفته «حمزه» «زندگی تقریباً مشابه و عملکرد تقریباً مشابه پوشالیان را اختیار کرده باشند»، «زندگی

نرم و گرم روشنفکری» داشته باشند، «زندگی در قصرهای زرق برق دار با کرایه های سرسام آور» را برای خود ترجیح داده باشند، «آسایش و آرامش مرفه» داشته باشند، در «قصرهای مجلل» مبارزه کنند و با «سوار شدن طیاره های کام ایر» پیوند مردمی بزنند و «بشت میزهای کامپیوتر و بلاگ انترنیتی و داشتن صفحه فیس بوک» مبارزه کنند و در نهایت «از داخل تاکوی ها» کار کنند؛ غرق «انجورگرائی» باشند و به گفته «م.د» نیاز به «خشره کاری» و «تفنگ برداری» نداشته باشند و دلباخته بهار عرب شده باشند، چرا باید در چنین سازمانی و در چنین «عمل» چهره منتقدان آن سازمان زرد شود؟ کجای این عمل انقلابی و زندگی آن مشقت‌بار است که منتقدان آن سازمان از ترس، سازمان را ترک گویند؟ شرافتمندانه باید گفت روزگاری که سگان گلبدینی و جمعیتی رد پای انقلابیون را بو می‌کشیدند و اعضای «سازمان رهائی» در بدترین شرایط معیشتی در خدمت سازمان قرار داشتند؛ صدها تن با سازمان بودند و ماندند ولی وقتی رایحه سمی پول در سازمان پیچیدن گرفت و زندگی خرده بورژوازی‌ها بر آن حاکم شد و فاصله طبقاتی در درون سازمان عمیق‌تر شد، رفتن‌ها و ترک کردن‌ها نیز از آن سازمان بیشتر و سریع‌تر شد.

سازمانی که به گفته خودش «در دایره بی عملی غوطه ور» باشد، «ابتلا به اپورتونیزم راست» آن را از تحرک انداخته باشد، «رخوت» بر آن حاکم باشد، «خوره ذهنی گرائی و عدول از اصول مارکسیستی در آن راه» یافته باشد، «تحرک لازم» نداشته باشد، دارای «سطح نازل مبارزه» باشد، «موید کنفرانس بن» باشد، «سرمست کار علنی باشد»، «لیبرال های مصروف کار علنی باشد»، از «مزایای تحصیل و زندگی شهری» بهره‌مند باشد، به «آفت ذهنی گرائی» مبتلا باشد، دنباله رو کرسی و «تماشاچی حوادث» باشد و یک زندانی سیاسی هم نداشته باشد... کجایش ترسناک است که سبب گریز منتقدان‌اش شود؟؟ چرا ترک این سازمانی که در بی‌عملی غوطه می‌زند، سرمست لیبرالیزم است، موید اشغالگران بوده و مزایای تحصیل و زندگی شهری را فراهم می‌سازد و از همه مهمتر «تماشاچی» بیش نیست؛ دال بر جبن و ترس منتقدان این سازمان از مبارزه باشد؟ آیا رفتن از این «آسایشگاه مرفه»، جبن و ترس است؟؟ شرافتمندانه بگویند کدام عضو مرکزیت «سازمان رهائی»، کدام کادر و حتی کدام عضو حرفوی آن سازمان زندگی یک پرولتر و یک کارگر و یک دهقان زحمتکش و تهیدست را دارد که انسان‌های «ترسو» نتوانند آن را تحمل کنند و سازمان را برای ترس از زندگی مشقت‌بار ترک گویند؟؟ همه می‌دانیم که سطح زندگی معیشتی افراد حرفوی در آن سازمان بسیار بالا رفته است، بالاتر از سطح زندگی یک خرده بورژوازی مرفه. هیچ عضو حرفوی را در آن سازمان نمی‌توان یافت که زندگی مشابه به یک پرولتر و یک دهقان تهیدست داشته باشد؛ بگذریم از این که اعضای مرکزیت همیشه زندگی متفاوت‌تر و مرفه‌تر نسبت به برده‌های تشکیلاتی حرفوی داشته اند. حال چرا با ملاحظه چنین زندگی خرده بورژوازی‌ها «ترس» بر منتقدان آن سازمان مستولی شود و از «این زندگی نرم و گرم» بگریزند و برای لقمه نانی در بیرون عرق بریزند؟ این اتهامات «ترس»، «جبن» و «فرار» و... فکاهی‌هایی است سخت بی‌نمک و بی‌مزه که سال‌هاست از سوی رهبری تکرار اندر تکرار گفته می‌شود و خریدار ندارد!

همه آنانی که در «سازمان رهائی» بوده اند، به خوبی می‌دانند که با گذشت هر سال، زندگی سیاسی در آن سازمان ساده‌تر و راحت‌تر شده می‌رود. زمانی اعضای سازمان با دستگیری، بازداشت، کار مخفی مشقت‌بار، شکنجه، دوری از خانواده و عزیزان، زندان، شهادت و خون دادن حیات سیاسی سازمان را تضمین می‌کردند، اما حال چه؟ مگر دوییدن برای انجوه، جامعه مدنی، حزب علنی و سرکاری و کنفرانس‌های ارتجاعی و استعماری و زندگی روشنفکرانه در خانه‌های سازمانی و رسیدن به سکالرشپ‌های غرب و سبق خواندن اولادها در لوکس‌ترین مکاتب کابل کجایش مبارزه انقلابی است که از آن باید ترسید و مبارزه ایدئولوژیک را بهانه قرار داد و فرار کرد؟؟

عالی جنابان، از این خواب خرگوشی بیدار شوید! بر ندائی که یک تن از اعضای سابقمدار مرکزیت پیشین آن سازمان سر داده، درنگ کنید. «حمزه» بسیار دقیق می‌نویسد که «آیا گاهی رهبری «سازمان» ما روی این عامل درونی هم فکر کرده چقدر ملامت و سلامت است یا اینکه ذهنی گرایانه یک جانبه شروع کرده به تبلیغات با دادن انواع پسوندها و پیشوندها، گریزی، فراری، تسلیم طلبی، ترسو، مزدور و غیره... این نوع برخوردهای ذهنی گرایانه ما را به هیچ جای نرسانده به جای آن بهتر بود روی واقعیات عینی خود تمرکز کنیم که خود ما چقدر کمبود داریم تا چه حد از خط اصولی و انقلابی انحراف کرده ایم.»

این کنه مطلب است. مبارزه ایدیولوژیک را آلوده ساختن و انگ فراری و بزدل زدن به منتقدان خود جز لاف و پف برای آن سازمان هیچ سود دیگری ندارد. خود را تکان دهید، این قصه هزار و یک شب را یک طرف بگذارید، راه را برای مبارزه ایدیولوژیک با شیوه رفیقانه باز کنید. با استبداد، با مرکزیت فرمایشی و با تاپه زدن‌های «جین» و «ترس» راهی را که می‌پیمائید، آخرش به ترکستان می‌رسد.

ادامه دارد